

داشته باشد. پس از کاشتن دانه نیز باید زمین زراعتی را بخوبی غلطک زد تا با این عمل، دانه‌ها، در خاک ثابت گردند و کمی به درون خاک نفوذ یابند.

برداشت محصول در اواخر اسفند ماه تا اوایل اردیبهشت ماه سال دوم صورت می‌گیرد، ولی اگر دیرتر اقدام به این کار شود نه تنها به علت چوبی شدن قابل استفاده نخواهد بود بلکه مقداری از خواص درمانی آن نیز کم می‌شود. قطعات خشک شده ریشه گیاه، رنگ خاکستری یا قهوه‌ای روشن دارد.

خواص درمانی.

ریشه باباآدم اثر تصفیه کننده خون دارد، مُدر و مُعزق است و مصرف آن نیز از قدیم الایام برای رفع نقرس، روماتیسم، رفع عوارض سفلیس و امراض جلدی مختلف بین مردم معمول بوده؛ به یکدیگر توصیه می‌کرده‌اند.

ریشه باباآدم، مُدر و تصفیه کننده خون است و در رفع خیز عمومی بدن، نقرس، سنگ کلیه، رفع جوشهای صورت، دانه‌های غرور، بیماری‌های پوستی مختلف سرخک و بطور کلی تبهای دانه‌ای، روماتیسم، قلیخ‌های کبدی و نزله‌های ششی مزمن، اثر مُعالج دارد.

مصرف فراورده‌های آن در کودکان مبتلا به سرخک، مخملک و آبله موجب سهولت بروز دانه‌ها می‌شود.

اگر له شده ریشه تازه باباآدم و یا جوشانده غلیظ آن به صورت ضماد روی پوست بدن گذاشته شود کورک و آگزومای خشک را بهبود می‌بخشد.

مالیدن لوسیونهای حاصله از جوشانده ریشه باباآدم باعث تقویت پوست سر و جلوگیری از ریزش مومی گردد.

ضماد برگهای آن موجب تسکین درد و ورم مفاصل و رفع ناراحتی‌ها و التهاب در بواسیر می‌شود.

استفاده از برگهای له شده باباآدم در معالجه گزش مار و حشرات توصیه شده است. برگ باباآدم اگر به بیماران مبتلا به مرض قند داده شود مقدار قند خون را در آنان پایین می‌آورد.

ریشه تازه و یا تثبیت شده باباآدم از نظر درمانی بر ریشه خشک شده آن برتری دارد.

صور دارویی.

دم کرده یا جوشانده چهل تا شصت در هزار گیاه تازه به مقدار سه فنجان در روز، شربت باباآدم که از یک قسمت ریشه تازه، هشت قسمت آب و هشت قسمت قند تهیه می‌شود به مقدار سی تا صد گرم در روز تنطور^۱ ریشه به مقدار یک تا ده گرم در یک فنجان سه مرتبه در روز شراب حاصل از قرار دادن هشت گرم دانه در یک لیتر شراب سفید به عنوان مُدر لوسیون حاصل از قرار دادن فشردن صد گرم ریشه تازه باباآدم با پنجاه گرم ریشه تازه گزنه در نیم لیتر (RHUM) برای تقویت پوست سر و جلوگیری از ریزش مو.

در دامپزشکی.

جوشانده پنجاه در هزار ریشه باباآدم را برای درمان جرب در سگها و جلوگیری از ریزش مو و خارش شدید در آنها بکار می‌برند. ریشه باباآدم اگر به صورت قطعات ریز در غذای گوسفندان و بطور کلی دامها افزوده شود موجب رفع سرفه آنها می‌شود.

سایر نقاط رویش: نواحی مختلف البرز، نواحی کوهستانی خراسان کرمان، رودبار و اطراف تهران.

۳ - پلم به لهجه محلی: PLEYM نام علمی: SAM BUC

S EBULUS

گیاهی علفی به ارتفاع یک تا دو متر که در سراسر منطقه شمال ایران یافته می‌شود. گل‌های مجتمع آن رنگ سفید مایل به گلی دارند و پس از رسیدن نیز به میوه‌های کوچک کروی و به رنگ سیاه مایل به ارغوانی تبدیل می‌گردند. از تمام قسمت‌های این گیاه نیز بوی تند و نامطبوعی متصاعد می‌شود که وجود

آن را در هر منطقه‌ای که بروید به آسانی نشان می‌دهد.

پوست، ساقه، ریشه، گل، میوه و دانه این گیاه دارای اثر درمانی است ولی اگر به مقدار زیاد مصرف گردد، عوارض ناراحت کننده‌ای بوجود می‌آورد.

خواص درمانی

آزمایشهای گوناگونی که بر روی اعضای مختلف این گیاه شده است نشان داده که پوست این گیاه دارای اثر مسهلی و مُدِّر است. گل‌های آن مُعَرِّق و برگ آن در رفع التهاب بافتها مؤثر است.

در موارد استسقا، ورم مزمن مفاصل، بیماری‌های جلدی و... بیشتر پوست داخلی ریشه و دانه گیاه را می‌توان بکار بُرد، ولی مصرف مقدار زیاد آنها ناراحتی‌هایی نظیر قی و اسهال ایجاد می‌کند.

برای رفع گلو درد، جوشانده آن را غرغره می‌کنند.

در معالجه کوفتگی‌ها و باد سرخ می‌توان از ضماد برگ آن استفاده کرد.

صور دارویی.

جوشانده دوازده تا سی در هزار پوست و ریشه به مقدار سی تا صد گرم در روز بین هر دو غذا دم کرده چهار تا هشت در هزار گل.

اسامی محلی این گیاه در نواحی شمالی ایران مختلف است و به، پل خوم، پل خون، پلیم، و شون موسوم است.

۴ - گزنه نام محلی: گزنا GAZENĀ نام علمی: PLAMIUM

ALBUM

گزنه سفید گیاهی است علفی، پایا و به ارتفاع پانزده تا شصت و پنج سانتیمتر که به فراوانی در نواحی مرطوب، در حاشیه جنگلها و مکانهای سایه‌دار غالب نواحی اروپا مانند فرانسه، سویس، بلژیک و نواحی شمالی، غربی و جنوب غربی آسیا و همچنین در شمال آفریقا، مانند الجزایر و تونس می‌روید.

ساقه راست یا کمی خمیده، چهار گوش و برگهای متقابل به شکل قلب، نوک تیز و دندانه‌دار دارد. گل‌های آن در فاصله ماههای فروردین و اردیبهشت به صورت دسته‌های چهار تا ده تایی در کناره برگهای فوقانی ساقه؛ مجتمع می‌گردد.

قسمت مورد استفاده این گیاه، گلها و یا سرشاخه‌های گلدار آن است که عطری ملایم دارد ولی پس از خشک شدن، عطر آن از بین می‌رود. گردآوری سرشاخه‌های گلدار گیاه باید در آغاز گل دادن و گل‌های آن پس از شکفتن کامل صورت گیرد زیرا اگر به تأخیر افتد اثر درمانی آن کاهش می‌یابد. جام گل گزنه سفید که معمولاً پرچمها را همراه دارد و قیمت آن در بازار تجارت گران است، بر سرشاخه گلدار گیاه از نظر درمانی ترجیح داده می‌شود. در برخی بیماریها، از تمامی گیاه و یا شیرۀ آنها نیز استفاده می‌گردد.

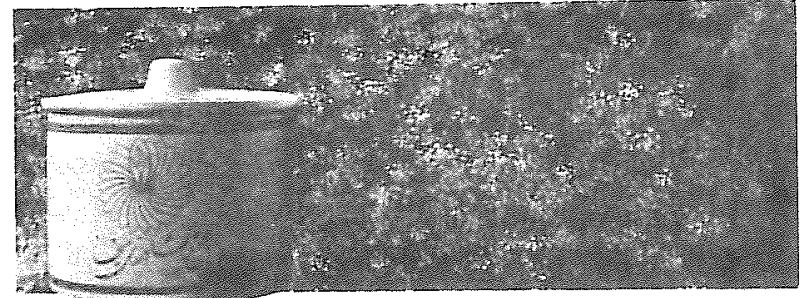
خواص درمانی

سرشاخه گلدار و گل گزنه سفید، بطور ملایم اثر قابض، تصفیه کننده خون، مدر، صفراژ، مخدِّر و التیام دهنده دارد. از این رو از آن در رفع بیماریهای مختلف مانند اسهالهای ساده، خونریزیها، اختلاط خونی، رفع دانه‌های جلدی اطفال، خنازیر، کم‌خونی، آب آوردن انساج، بیماریهای دستگاه تنفسی و طحال، عدم دفع ادرار و ترشحات زنانگی مصرف می‌شود.

صور دارویی

دم کرده ده تا سی گرم گیاه در یک لیتر آب به مقدار دو تا سه فنجان در روز (در بیماریهای دستگاه تنفسی می‌توان این مقدار را توأم با فراورده‌های گزنه معمولی مصرف کرد). گرد گل به مقدار ثلث تا نصف قاشق چای خوری مخلوط در غذا به عنوان تصفیه کننده خون، مخلوط صدگرم تنطور گیاه کامل با پنجاه گرم شربت ساده و بیست و پنج گرم آب، به مقدار یک قاشق قهوه‌خوری هر نیم ساعت برای رفع خونریزی برونشها، اختلاط خونی، خونریزی در فواصل

قاعدگی و رفع ترشحات زنانگی و ادامه مصرف آن پس از رفع خونریزی به مقدار یک قاشق سوپخوری در هر چهار ساعت، الکلاتور اعضای تازه گیاه به مقدار پنج تا بیست گرم برای رفع خونریزی به دفعات سی قطره در هر نیم ساعت.



۵ - بنگدانه نام محلی: تاتوله TÂTULE نام علمی: HYOSCY-AMUS MIGER

گیاهی است علفی، دو ساله، دارای ساقه استوانه‌ای شکل، خمیده در ناحیه رأس و به ارتفاع شصت تا هشتاد سانتیمتر که در کنار جاده‌ها، ویرانه‌ها، قبرستانها و نواحی بایر غالب نقاط اروپا مانند یوگوسلاوی، منطقه مدیترانه و نقاط مرکزی و غربی آسیا مانند ایران و شمال آفریقا می‌روید.

این گیاه، ریشه‌ای راست و دراز و نسبتاً ضخیم دارد. برگهای آن متناوب، مثلث شکل، نوک تیز و در قسمت انتهایی ساقه معمولاً فاقد دُمبرگ می‌باشد، رنگ برگهای آن سبز مایل به سفید است و به مجرد دست زدن به انگشتان می‌چسبد. گل‌های آن در فاصله ماههای اردیبهشت و خرداد ظاهر می‌شود، رنگ زرد روشن دارد و شبکه‌ای از خطوط ظریف به رنگ ارغوانی نیز آنها را زینت می‌دهد. میوه آن پوشینه و دارای ظاهری شبیه دیگ دهانه‌دار و محتوی چهار صد تا پانصد دانه کوچک است.

قسمت مورد استفاده این گیاه برگ و دانه آن است. برگهای این گیاه را معمولاً در زمانی که گل آن ظاهر می‌گردد می‌چینند و به سرعت خشک می‌کنند.

دانه این گیاه را باید پس از رسیدن کامل میوه، جمع‌آوری کرد. اندازه این دانه‌ها یک میلی‌متر است. پوسته‌ای مشبک بزرگ قهوه‌ای روشن یا خاکستری غبارآلود نیز آن را از خارج می‌پوشاند. باید توجه داشت که این گیاه سمی و سم آن نیز از بسیاری جهات شبیه یلادون می‌باشد با این تفاوت که کمتر کسی از آن مسموم می‌شود، زیرا اولاً میوه آن درون کاسه‌ای با دندان‌های نوک تیز جای دارد و کمتر کسی به آن نزدیک می‌شود، ثانیاً برگ و اعضای گیاه چسبنده است و بوی بد دارد که خود باعث می‌گردد همواره از آن دوری کنند. ثانیاً اگر برگ تازه آن به اشتباه با برگ خوراکی گیاهان مختلف مخلوط گردد، ضمن پخته شدن مقداری از سم آن کاسته می‌شود.

خواص درمانی

بنگدانه اثر ضد تشنج، آرام کننده درد، مُخدر؛ بازکننده مردمک چشم و خواب‌آور دارد و چون در عین حال آرام کننده و خواب‌آور است از آن در مواردیکه نتوان تریاک تجویز کرد و همچنین در معالجه بیماریهای که منشاء عصبی و اختلالات دماغی دارند استفاده می‌گردد.

در بیماریهای دستگاه تنفسی مانند سرفه‌های تشنجی، سیاه‌سرفه، سل، برونشیت‌های مزمن، دردهای عصبی مخصوصاً مربوط به عصب تری‌ژومو، درد مفاصل، روماتیسم، نقرس، احساس چنگ‌زدگی در معده، قولنج‌ها، دردهای منشاء ورم روده، آئزین دوپواترین، تحریکات مغزی، هیستری، صرع، بیماری‌های دماغی همراه با هیجانان، بیخوابی و بعلت دارا بودن هیوسین نسبتاً زیاد در بیماری رعشه از آن استفاده می‌شود.

از برگ بنگدانه در رفع دردهای عصبی (اعصاب سطحی) به صورت ضماد یا بخور و یا مالیدن روغن دانه یا پماد می‌توان نتیجه فوری گرفت. سردردهای عصبی و میگرن، با گذاشتن برگ له شده بنگدانه در محل درد، فوراً تسکین می‌یابد.

صور دارویی

برگهای بنگدانه به صورت گرد و به مقدار ده درصد تا پنجاه درصد گرم (حداکثر مصرف آن بیست درصد گرم در یک دفعه و شصت درصد گرم در بیست و چهار ساعت) عصاره الکلی به مقدار پنج درصد تا ده درصد گرم به صورت حب و منظور الکلی ۱/۱۰ به مقدار پنجاه درصد تا سه گرم در بیست و چهار ساعت برای اشخاص بالغ، ولی سه قطره بر حسب هر یک سال از سنین عمر در کودکان مصرف می شود. حداکثر مصرف این تنطور یک گرم برای یکبار و چهار گرم در بیست و چهار ساعت برای اشخاص بالغ است.

یکی از مواد مؤثر بنگدانه هیوسین یا اسکوپولامین؛ الکلوتیدی است بسیار سمی که دردهای از گیاهان تیره سیب زمینی یافته می شود.

هیوسین دارای خاصیت آرام کننده سلسله اعصاب با اثر بسیار قوی است و از آن برای تسکین ناراحتی های عصبی، فلج های هیجان انگیز، رفع لرزشهای زمان کهولت و رفع تحریکات شدید دیوانگان استفاده می شود. ضمناً خواب آور است و می توان با بکار بردن آن اثر مرفین را تقویت کرده، موجب خواب راحت ده ساعته بیمار شد.

هیوسین یا اسکوپولامین اثر بیحس کننده عمومی نیز دارد و می توان در جراحی ها دو ساعت قبل از بیهوش کردن با کلروفورم مقداری از آن را به بیمار تزریق کرد.

نسخه برای رفع سرفه:

عصاره بنگدانه	پنج درصد گرم
عصاره تریاک	دو درصد گرم

برای یک حب و به تعداد یک تا چهار حب در روز

نسخه برای رفع ناراحتی های روماتیسم:

عصاره بنگدانه	پنج گرم
لدانم دوسیدانهام	ده گرم
روغن بنگدانه	صد گرم

برای مالیدن روی عضو برای رفع درد و ناراحتی های روماتیسم.

نسخه برای رفع دردهای عصبی.

عصاره بنگدانه	پنج درصد گرم
عصاره والرین	ده درصد گرم
برومیدرات کینین	ده درصد گرم

برای یک حب و به تعداد دو تا چهار حب در روز

۶ - ازگیل نام محلی: کنس KENES نام علمی: MESPILUS

GER MANICA

درختچه یا درخت کوچکی به ارتفاع پنج تا شش متر است که غالباً در جنگلهای نواحی معتدله آسیا و اروپا می روید. نمونه های پیوند شده و پرورش یافته آن میوه ای درشت با طعم مطبوع می دهد. قسمت مورد استفاده درخت ازگیل برگ و میوه آن است.

خواص درمانی

ازگیل دو عمل متمایز انجام می دهد یکی آنکه روی روده اثر مقوی و قابض دارد بطوری که بامصرف آن ورم روده بطور محسوس بهبود می یابد و دیگر آنکه روی خون اثر کرده، فشار اسمزی آن را بالا می برد.

ازگیل در رفع اسهالهای ساده اثر قاطع دارد همچنین در رفع خونریزیها مؤثر است.

برگ ازگیل قابض است و جوشانده آن به صورت غرغره در رفع آفت و ورم مخاط گلو مؤثر است.

صور دارویی.

شربت ازگیل در معالجه اسهال اطفال اثر مفید دارد. برای تهیه آن صد گرم ازگیل نیمه رسیده را به صورت قطعاتی در آورده در نیم لیتر آب به مدت یک ربع ساعت می جوشانند سپس پنجاه گرم برگ تازه SANGUISORBA OFFICINALIS بدن می افزایند و به مدت پنج ساعت دم می کنند، سپس به این دم کرده آن قدر شکر یا قند می افزایند تا مانند شربت غلظت یابد. مقدار مصرف این شربت صد تا دویست گرم در بیست و چهار ساعت می باشد.

سایر نقاط رویش: نواحی مختلف ایران، منطقه البرز، گیلان، مازندران و اطراف تهران.

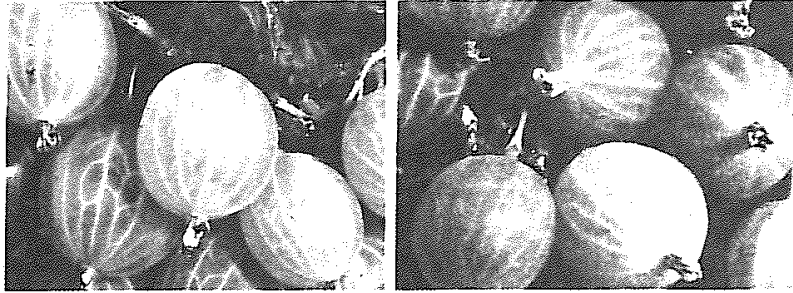
۷ - سرخ ولیک نام محلی: SERXE VELIK زالزالک وحشی
قرمز نام علمی: CRATAEGUS OXYACANT

درختچه ای است با شاخه های انبوه و خاردار که برگهای دندانه دار و منقسم به لبهای کم عمق دارد. گلهای آن سفید مایل به گلی و میوه اش نسبتاً بزرگ و به طول تقریباً یک سانتیمتر می باشد. قسمت مورد استفاده این گیاه گل و پوست و میوه آن در بیماری های قلبی است.

خواص درمانی

گلهای این گیاه به صورت دم کرده و گرد آن به مقدار چهار تا هشت گرم در روز، تنطور الکلی ۱/۵ (کدکس) به مقدار بیست قطره و دو تا سه دفعه

در روز عصاره روان به مقدار ده تا پانزده قطره و سه تا پنج دفعه در روز مصرف می شود. سایر نقاط رویش: نواحی مختلف البرز، ارومیه، (رضائیه) بروجرد، گرگان.



۸ - گالش انگور نام محلی: گالش انگیر نام علمی:
GROSSULARIA RECLINATA

گیاهی درختچه مانند، خاردار با ساقه هایی به رنگ خاکستری و به ارتفاع شصت سانتی متر تا یک متر و نیم است. میوه اش در نژادهای وحشی به بزرگی یک نخود و به رنگ زرد ولی در انواع پرورش یافته بطول سه تا چهار و نیم و به عرض دو تا دو سانتیمتر و نیم است وزن میوه آن در نژادهای وحشی چهار گرم و در انواع پرورش یافته به سی و سه گرم می رسد. گلهای آن نوش فراوان تولید می کند و زنبور عسل به آن علاقه فراوان نشان می دهد. قسمت مورد استفاده این گیاه، میوه آن است.

خواص درمانی.

میوه آن دارای اثر مُفَرِّح و مُلِّین است مخصوصاً اگر قبل از رسیدن کامل مصرف شود به حالت رسیده و عاری از پوست، به علت دارا بودن موسیلاژ دانه های خود، اثر تقویت کننده و حرکات دودی شکل روده و نرم کننده دارد. از این نظر برای مبتلایان به یبوست مفید است، به علاوه میوه آن اثر ضد احتقان کبدی داشته مصرف آن موجب می گردد که از تراکم خون در این عضو کاسته شود، مصرف زیاد میوه آن ناراحتی و خطر به وجود می آورد.

از این میوه نوعی ژله، مربا، کمپوت، کنسرو، شراب و سرکه تهیه می‌کنند. محل رویش: سایر نقاط مازندران.

۹ - بارانک نام محلی: السندری ALENDRI نام علمی:

SORBUS TORMINALIS

درختی است زیبا به ارتفاع ده تا پانزده متر که بیشتر در جنگلهای واقع در دشتها و یا دامنه‌های کم ارتفاع می‌روید. پوست تنه آن به رنگ خاکستری تیره ولی شاخه‌های آن قهوه‌ای رنگ است. گل‌های آن سفید و میوه‌اش بیضی شکل به قطر یک سانتیمتر و پس از رسیدن، قهوه‌ای رنگ است. میوه رسیده آن خوراکی و دارای مواد قندی و اسیدی است.

زنبور عسل نوش خوب و فراوان از گل‌های آن بدست می‌آورد. قسمت مورد استفاده این درخت میوه آن است.

خواص درمانی

در گذشته، از آن به عنوان قابض در بیماریهای مختلف استفاده می‌کردند. از میوه آن برای رفع اسهال می‌توان استفاده کرد. سایر مناطق رویش: گیلان، ارسباران.

۱۰ - زرشک در محل نیز به همین نام موسوم است و نام علمی آن

BERBERIS VULGARIS

درختچه‌ای خاردار به ارتفاع یک تا سه متر و دارای شاخه‌های شکننده است، چوب آن زرد رنگ است. این درختچه در جنگلهای اروپا و آسیا یافته می‌شود. شاخه‌های بلند این درختچه تیغ فراوان دارد. میوه آن کوچک، قرمز رنگ و بیضی شکل به طول هفت تا ده و به عرض سه تا چهار میلی‌متر است.

از این گیاه نژادهای پرورش یافته‌ای وجود دارد که به تفاوت، میوه‌ای زردرنگ، بنفش و یا آبی تیره دارند.

خواص درمانی.

ریشه و پوست ساقه زرشک از داروهای تلخ به شمار می‌رود اثر مقوی، صفرا بر و مسهلی به مقدار نسبتاً زیاد دارد. از نظر درمانی آنچه که دارای ارزش است پوست ثانوی، ریشه و ساقه آن می‌باشد که هر دو اثر تصفیه کننده خون، ضد عفونی کننده و کمی مسهلی دارند. در زمان قدیم برای پوست آن اثری شبیه پوست گنه گنه قائل بودند.

پوست، ریشه و ساقه زرشک را در بی نظمی‌های عمل دستگاه گوارش که منشاء کبدی یا کلیوی داشته باشد، همچنین در سوء هضم‌های مزمن که با بی اشتها بی همراهی باشد، ابتلاء معده به یبوست، قولنج‌های کبدی و کلیوی، نقرس، روماتیسم، تب‌های عفونی، تیفوئید و خونریزیهایی که در فواصل قاعدگی رخ می‌دهد بکار می‌برند. برگ زرشک، در اسهال‌های خونی مزمن، آب آوردن انساج و در اسکوربوت (عوارض حاصله از فقدان ویتامین ث در بدن) مصرف می‌شده است زیرا جویدن برگ زرشک، نتایج خوب می‌دهد، به علاوه در شست و شوی زخمها و اولسرها، نتیجه خوب از آن حاصل می‌شود.

از میوه زرشک که اسیدهای فراوان دارد در غذا و پیلو و نوعی لیموناد استفاده می‌شود. در معالجه تب‌های عفونی، تیفوس و اسهال مؤثر است.

بربرین ماده‌ای است که علاوه بر مصارف پزشکی در صنعت نیز برای رنگ کردن الیاف پشم، ابریشم و پنبه بکار می‌رود و مستقیماً بر آنها اثر کرده، رنگ زرد ایجاد می‌کند. مخلوط آن بازاج، رنگ زرد خالص می‌دهد. نیز بربرین برای رنگ کردن چرم بکار می‌رود. همچنین در مثبت کاری استفاده می‌شود و برای رنگ کردن اشیاء بیشتر از ریشه آن استفاده می‌کنند. چوب زرشک جلاپذیر است. مخلوط شیره میوه رسیده زرشک بازاج، رنگ قرمز ارغوانی بوجود می‌آورد.

۱۱ - نسترن نام محلی آن سنگ گل سرخ SAG GEL-E SERX

است و نام علمی آن: ROSA CANINA

۱۲ - باریجه نام محلی: آن هم باریجه: BÂRIJE و نام علمی آن:

FERULA GUMOSA

گیاهی است پایا و دارای ساقه ضخیم به ارتفاع یک تا دو متر. برگهای سبز مایل به خاکستری و پوشیده از تارهای ریز و کوتاه به طول سی سانتیمتر، در قاعده، ساقه دارد. پهنک برگ آن منقسم به قطعاتی است که بر اثر چند بار تقسیم شدن به صورت قطعات باریک و فشرده به هم درآمده است. گلهای آن زرد رنگ و مجتمع به صورت خوشه‌های مرکب متعددی است که غالباً به شکل دستجات فراهم، در طول ساقه ظاهر می‌گردد. شیرهای که از قطع ساقه گیاه مذکور بدست می‌آید باریجه نام دارد.

باریجه بویی قوی و طعمی گس، تلخ و گزنده و ناپسند دارد.

خواص درمانی

باریجه، اثر نیرو دهنده ضد نزله و ضد تشنج دارد. ولی امروزه کمتر در مصارف داخلی بکار می‌رود. در آلمان سابقاً به عنوان قاعده‌آور و رفع بیماری‌های رحمی مصرف داشته است. در ایران به عنوان رفع درد معده از آن استفاده می‌کنند. مصارف صنعتی باریجه نسبتاً زیاد است.

از باریجه نوعی چسب مخصوص چسباندن سنگهای قیمتی مانند الماس تهیه می‌گردد که در جواهرسازی مصرف دارد.

۱۳ - بارهنگ نام محلی بارنگ BARANG نام علمی:

PLANTABO MAJOR

گیاهی است به ارتفاع هشت تا پنجاه سانتیمتر و دارای برگهایی با پهنک بزرگ و واقع در سطح زمین که در منطقه وسیعی از دو قاره اروپا و آسیا همچنین شمال آفریقا و امریکای شمالی می‌روید.

قسمت مورد استفاده این گیاه، برگ، ریشه و دانه‌های سیاه آن است که

در طب عوام به مصرف درمانی گوناگون می‌رسد.

این گیاه به صورت درختچه‌های کوچک به ارتفاع دو تا سه متر در حاشیه جنگلها، خانه‌ها و گودالها می‌روید. کاسبرگها و گلبرگهای این گیاه مانند انواع دیگر گل سرخ در بالای برجستگی کوزه‌ای شکل دیده می‌شود که درون آن برچه‌های متعدد جای دارد. پس از انجام عمل لقاح در گل، جدار برجستگی کوزه‌ای شکل، ضخیم و قرمز رنگ شده، مواد مختلف ذخیره می‌نماید که در زبان محلی به غلط به آن کلیکک KALIKAK گفته می‌شود. (کلیکک نام محلی نوعی درخت جنگلی است.) ولی در اصل سینورودون CYNORRHODON نامیده می‌شود. جدار داخلی قسمت کوزه‌ای شکل، دارای الیاف باریک، نازک و ابریشمی است و در آن فندقه‌های متعدد بیضی شکل زاویه‌دار و بسیار سخت جای دارد که میوه حقیقی گیاه اند.

سینورودون پس از خشک شدن، حالت سخت بخود می‌گیرد. رنگ آن در این هنگام قهوه‌ای قرمز، بوی آن ضعیف و خاصیت آن قابض، کمی شیرین و اسیدی است.

خواص درمانی

قسمت گوشت دار و کوزه‌ای شکل آن بعلت دارا بودن تانن، ویتامین «ث» و مواد مختلف دیگر، اثر ضد اسکوربوت، قابض و مُدر دارد. از این رو، در رفع اسهال مخصوصاً در مسلولین، اخلاط خون، انقباض غیرارادی ماهیچه‌های معده، بیماری‌های ناشی از التهاب ورم کلیه‌ها، دردهائیکه بعلت پیدایی سنگ گلیه و... عارض می‌شود مفید تواند بود.

تارهای درون سینورودون اگر بر روی پوست بدن اثر بگذارد ایجاد خارش شدید می‌کند. بررسی‌های مختلف نشان داده است که مصرف تارهای مذکور بعلت اثر تحریک کننده‌ای که دارد موجب دفع کرم می‌گردد. از این رو می‌توان از آن برای دفع اسکاریدها در اطفال استفاده کرد.

هیچیک از انواع گیاه مذکور تولید نوش نمی‌کنند ولی زنبور عسل برای استفاده از گرده این گیاهان به سمت آنها جلب می‌گردد.

خواص درمانی.

ریشه، برگ و دانه این گیاهان اثر قابض و نرم کننده دارد و از آنها به عنوان تصفیه کننده خون، آرام کننده و رافع تحریکات در نزله‌های مزمن، برونش‌ها، نزله مجاری ادرار و دستگاه هضم، رفع ناراحتی‌های آسم مرطوب، اسهالهای ساده، ورم مخاط دهان، درد دندان و حتی درد گوش استفاده می‌شود. بارهنگ از گیاهانی است که در ارزش درمانی آن در مصرف خارجی خیلی بیشتر از مصرف داخلی آن است. اگر برگ تازه بارهنگ به مدت چند ساعت در آب جوشیده قرار بگیرد، سپس قطعات آن روی زخمهای بازگذارده شود، نه تنها زخمها را از خطر آلودگی حفظ می‌کند بلکه باعث التیام و بهبود آنها می‌شود.

جوشانده ریشه گیاه که با عسل، شیرین شده باشد اگر غرغره شود زوی مخاط دهان اثر کرده، ورم حلق و گلو را از بین می‌برد.

صور دارویی.

جوشانده پنجاه تا صد گرم ریشه یا برگ بارهنگ در یک لیتر آب به مقدار سه فنجان در روز. جوشانده گیاه در شراب به مقدار یک قاشق در هر ساعت و یک فنجان در موقع خون آمدن از سینه، دم کرده حاصل از ده گرم برگ بارهنگ در صد و پنجاه گرم آبجوش برای استفاده از آن به صورت شستشو دهنده چشم بسیار مفید می‌باشد.

در بیماریهای سینه، استفاده از شیرۀ گیاه به صورت زیر توصیه شده است: مقداری برگ بارهنگ را بخوبی در آب می‌شویند، سپس آن را روی پارچه تمیز پهن می‌کنند تا آب آنها خشک گردد، بعد برگها را به قطعاتی تقسیم

می‌کنند و شیرۀ آنرا می‌گیرند و هموزن آن، عسل بدان می‌افزینند و مدت بیست دقیقه می‌جوشانند. مصرف مقدار کم ماده غلیظ بدست آمده که مدتی بدون اینکه خراب شود، می‌تواند در ظرف بسته باقی بماند در رفع بیماریهای سینه توصیه گردیده است اگر به ماده مذکور جوشانده گلهایی که اثر رفع سرفه و تسکین ناراحتی‌های سینه دارد، اضافه شود نتیجه بهتری حاصل می‌گردد.

برگ تازه این گیاه را بدون آن که پهنک آن به قطعاتی تقسیم گردد، له می‌کنند، سپس آن را روی دُمَل و ناحیه ملتهب پوست بدن می‌گذارند.

عقیده دارند که با این عمل ضمن تسکین درد؛ دُمَل، به سهولت سرباز می‌کند و بهبود می‌یابد. به علاوه حالت التهاب بطور محسوس آرامش کلی پیدا می‌کند. زخم‌های باز نیز با له شده برگ شسته بارهنگ حفاظت می‌گردد.

۱۴ - دارواش نام محلی: دارواش DĀRVĀŠ نام علمی:

VISCUM-ALBUM

دارواش گیاهی است نیمه طفیلی که روی درختان گوناگون بسر می‌برد و در غالب جنگلها و کوهستانهای ایران مخصوصاً دامنه‌های البرز و جنگلهای شمال روی درختان مذکور مشاهده می‌گردد و به آسانی تشخیص داده می‌شود.

شاخه‌های متعدد آن مجموعاً به صورت بوته‌ای با ظاهر مُدور به ارتفاع سی تا چهل سانتیمتر روی درختان گوناگون در می‌آید. برگهای آن بیضی شکل گوشتدار و به رنگ سبز مایل به زرد حنایی است. میوه‌اش کوچک، گوشتدار، شفاف؛ سفید رنگ به بزرگی نخود و محتوی لعاب چسبنده و لزجی است که در صنعت از آن نوعی چسب تهیه می‌شود.

دارواش با وارد کردن مکنده‌های خود به درون بافت‌های ساقه درختان مختلف، شیرۀ گیاهی را از آنها می‌گیرد. قسمت مورد استفاده گیاه از نظر درمانی برگها یا کلیۀ اندامهای آن است.

خواص درمانی.

داروаш فشار خون را پایین می آورد و از این رو می توان از آن به مقدار کم به منظور کم کردن فشار خون، رفع تصلب شرائین و عوارض ناشی از آن بکار بُرد. داروаш در عین حال شتاب ضربان قلب و مقدار ادرار را زیاد می کند. تجربه نشان داده است که پایه ای از آن که روی درخت گلابی به سر می برد اثر قوی تری روی قلب دارد، در حالیکه داروаш زالزالک وحشی بیش از دیگر نمونه ها ادرار را زیاد می کند.

صور دارویی.

دم کرده یا جوشانده بیست تا سی گرم برگ گیاه در یک لیتر آب به مقدار یک فنجان قبل از غذا، خیسانده یک فنجان قهوه خوری گرد داروаш در آب سرد (مدت خیس خوردن اقلأً هشت ساعت) برای مصرف در سه مرتبه در طول روز، شراب حاصل از سی تا چهل گرم دارواش و یک لیتر شراب سفید کهنه به مقدار یک لیوان کوچک با هر غذا، جوشانده سی گرم دارواش در یک لیتر آب برای تهیه محلولهای شست و شوی عضو، در موارد بروز ترشحات زنانگی و یا استفاده از آن به صورت حمامهای عضوی (بخور).

مسمومیت.

فراورده های دارواش اگر به مقدار زیاد و غیر درمانی مصرف شود ناراحتی های شدید نظیر ضعف اعصاب، فلج اندامها، سکت قلبی، قطع حرکات تنفسی، احتقان امعاء و احشاء پیش می آورد که غالباً موجب خفگی و مرگ می گردد. از این رو، دارواش باید در نهایت دقت و به مقداری که برای معالجه ضروری است مصرف شود.



۱۵ - گل ختمی نام محلی: گل ختمی نام علمی - ALTHAEA OFFICINALIS

گیاهی است علفی، پایا، دارای ساقه ای به ارتفاع ۰/۵ تا ۱/۵ متر و پوشیده از کرک های نرم که ریشه ای دراز، دوکی شکل، به ضخامت انگشت و به رنگ خاکستری مایل به زرد دارد.

در نواحی مختلف به ویژه در کناره های ماسه ای زمین های کم و بیش شور و نواحی مرطوب می روید و با آنکه امروزه در محیط های مختلف پراکنده است، با وجود این محل زندگی آن بیشتر در شورزارهاست و از آنجاست که به مکانهای دیگر انتشار یافته است.

از ویژگی های این گیاه آن است که برگهایی با پهنک بزرگ منقسم به سه تا پنج لوب دنداندار و گلهای درشت سفید رنگ، گلی یا مایل به ارغوانی دارد.

ختمی، به علت دارا بودن گلهای درشت و زیبا مورد توجه زنبور عسل است و در ردیف گیاهان مهم مولد نوش قرار دارد، قسمت مورد استفاده این گیاه؛ ریشه، گل و برگ آن است.

تاریخچه: تاریخ استفاده از ختمی به زمانهای خیلی قدیم نسبت داده می شود مثلاً در قرن چهارم قبل از میلاد استفاده از نوعی ختمی را که گل زرد داشته ذکر کرده اند. در قرون وسطی از آن برای مصرف های مختلف استفاده می کردند و گاهی نیز بجای آن انواع دیگر ختمی به مصرف می رسیده است. گیاه شناسان قرن شانزدهم میلادی با توجه به موارد درمانی که دانشمندان قدیم برای ختمی قائل بوده اند آن را در رفع درد معده، ورم روده، سرفه، نزله، ترشحات زنانگی، سنگ کلیه، بیماری های عصبی، درد گلو و لته دندانها، گزش زنبور و.... مؤثر ذکر کرده اند.

خواص درمانی

استفاده درمانی از ختمی مدتهاست در طب عوام بین مردم معمول می باشد، بطوریکه هنوز هم از ارزش درمانی آن بین مردم کاسته نشده است. گل ختمی، رافع تحریکات جلدی و نرم کننده است و در مداوای بیماری های سینه، سرفه، گلودرد بکار می رود، از گل ختمی در رفع ورم ملتحمه نیز استفاده می کنند.

برگ ختمی دارای موسیلاژ فراوان و اثر نرم کننده در مصرف های داخلی است. از ضماد آن نیز استفاده می کنند. جوشانده برگ ختمی را به صورت بخور، لوسیون، کمپرس گرم، غرغره، تنقیه و... در موارد مختلف به کار می برند. ریشه ختمی نیز اختصاصاتی شبیه برگ و گل آن داشته، از آن به عنوان نرم کننده، رفع کننده تحریکات جلدی، آرام کننده و غیره استفاده می کنند. مصرف ریشه ختمی را در تمام موارد التهاب، سرفه های شدید، نزله ها، آثرین، برونشیت، بیماری های منشاء التهاب سینه، ورم معده و روده، شکم روش، دیسانتری، دلپیچه ها، یبوست، ترشح زیاد زرد آب، بیماری های مثانه، سنگ کلیه، عدم دفع ادرار، ترشحات زنانگی و غیره توصیه شده است.

صور دارویی.

گل ختمی به صورت دم کرده، ده تا سی گرم در یک لیتر آب و برگها یا ریشه آن به صورت خیسانده مصرف می شود. در اینجا باید توجه داشت که دم کرده گل ختمی به حالت بسیار گرم و یا سرد اثر تحریک کننده پیدا می کند. از ریشه و ساقه ختمی الیافی بدست می آید که از آن در تهیه کاغذ و بعضی بافتنی ها استفاده می شود.

سایر نقاط رویش این گیاه در اطراف تهران، نواحی مختلف البرز، اطراف رودخانه کرج، اراک، کوه زردوند و آذربایجان، محمدآباد صائین قلعه، نواحی شمالی ایران، گیلان، اطراف رشت، سرحدات شرقی ایران، باد غیس هژیر و... می باشد. به علاوه غالباً پرورش می یابد.

۱۶ - اکلیل کوهی نام محلی: ترم TREM نام علمی:

ROSMARINUS OFFICINALIS.

اکلیل کوهی یا رومارن که در محل ترم نامیده می شود گیاهی است پایا، بسیار معطر و دارای ساقه های چوبی به ارتفاع پنجاه سانتیمتر تا یک متر که به حالت خودرو در منطقه مدیترانه خصوصاً نواحی ساحلی آن تا آسیای صغیر می روید به علاوه چون دارای برگهای سبز دائمی است و زیبایی خاص و بویی مطبوع دارد از این رو در غالب نواحی پرورش می یابد. از ویژگی های آن این است که برگهای متقابل به کناره برگشته، باریک و دراز نوک تیز و نسبتاً خشن دارد.

سطح فوقانی پهنک برگ آن نیز به علت فاقد بودن تار، برنگ سبز ولی سطح تحتانی آن، بر اثر پوشیده بودن از کرک به رنگ تقریباً سفید است. گلهای آن که در ماه های اردیبهشت و خرداد در کناره برگها ظاهر می گردد، رنگ آبی روشن (بندرت سفید) دارد و در قسمت داخلی آن لکه کوچک و بنفش رنگ دیده می شود. درون جام گل منحصراً دو پرچم جای دارد، میوه اش چهار فندقه ای و قهوه ای رنگ است.

گل‌های آن نوش فراوان با بوی قوی و مطبوع دارد به طوری که عسل حاصل از آن، عطری مخصوص دارد و بخوبی باز شناخته می‌شود. برگ سرشاخه‌های گلدار گیاه دارای مصرف‌های دارویی است ولی اگر منظور تهیه اسانس از آن باشد باید از گیاه گلدار و یا برگهای خشک آن استفاده کرد. برگ تر، دارای بو و طعم مخصوص، معطر و کمی تند است.

خواص درمانی.

رومارن دارای اثر مُدر، ضد تشنج، صفراژر، مقوی معده و نیرو دهنده‌ای بسیار قوی است. قابض و التیام دهنده نیز هست. مصرف رومارن چون موجب سهولت ترشح و دفع صفرا می‌شود از این رو، از آن در بیماری‌های یرقان و نارسایی اعمال کبد استفاده می‌کنند. تزریق دم کرده سرشاخه‌های گلدار آن در ورید سگ موجب می‌گردد که حجم ترشحات صفرا در جانور مضاعف شود. (آزمایش CHABROL)

مصرف رومارن در موارد ضعف عمومی، خستگی مفرط و بیحالی بیمار در دوره نقاهت — مفید تشخیص داده شده است. به علاوه آن را برای بیماران مبتلا به سوء هضم ناشی از ضعف عمل دستگاه گوارش و آنانکه بر اثر ابتلاء به تب‌های تیفوئیدی و مخاطی، تیفوس و گریپ، ضعیف گردیده‌اند می‌توان تجویز کرد. در رفع نزله‌های مزمن، آسم، سیاه سرفه، سرفه‌های تشنج‌آور، تأخیر و قطع قاعدگی، ترشحات زنانگی، خنازیر، سرگیجه، طپش قلب، سردردهای یکطرفه (MIGRAINE) فلج، آب آوردن انساج و غیره، مصرف آن توصیه شده است.

رومارن به علت دارا بودن اثر صفراژر، در ورم مزمن کیسه صفرا، استسقای ناشی از بزرگ شدن حجم کبد، تشمع کبدی (تشمع LAËNNEC) که به علت مسمومیت‌های غذایی خصوصاً بر اثر مصرف نوشابه‌های الکلی پیش می‌آید و کبد کم حجم می‌گردد و سختی مخصوص پیدا می‌کند، اثر مفید دارد. به علاوه در رفع زردی (JAVNISSE)، تورم کبد و انسداد مجاری آن، مؤثر می‌باشد. در تمام این موارد باید رومارن و فراورده‌های آن را قبل از غذا مصرف

کرد. برگ رومارن به حالت پخته در شراب، در ورم مفاصل ناشی از جمع شدن آب، تومور خنازیری گردن و خیزاندامها اثر دارد. ضمناً در دفع آماس، کوفتگی، ناراحتی‌های ناشی از ضربان وارده به بدن و پیچ‌خوردگی مفاصل مفید می‌باشد. شراب آن اگر به صورت لوسیون روی زخمها گذاشته شود، آن را ضد عفونی کرده بهبود می‌بخشد. جوشانده رقیق برگهای رومارن اگر در تنقیه بکار رود در رفع اسهالهای ساده اثر معالج دارد. به علاوه بکار بردن آن موجب رفع ترشحات زنانگی می‌گردد.

استحمام جوشانده آن در رفع روماتیسم، نرمی استخوان و غرغره کردن آن در رفع ورم مزمن لوزتین تأثیر مفید دارد.

اسانس رومارن اگر در مصارف داخلی بکار رود، بشدت ایجاد حالتی شبیه صرع می‌کند. اگر مقدار کم آن به حیوانات تزریق شود، مسمومیتی بوجود می‌آورد که مانند اسانس رازیانه، حالت ترس در جانور پدید می‌آورد. در حالی که اسانسهای مرزه، مریم گلی و افسنتین، حالت حمله و سببیت در حیوانات ایجاد می‌کند.

از معایب رومارن آن است که نه تنها ادامه مصرف دو تا سه قطره اسانس آن چند مرتبه در روز و همچنین مصرف مداوم برگ و سرشاخه‌های گلدار آن ایجاد گلسترو آنتریت و ورم کلیه می‌کند بلکه ممکن است موجب مرگ گردد.

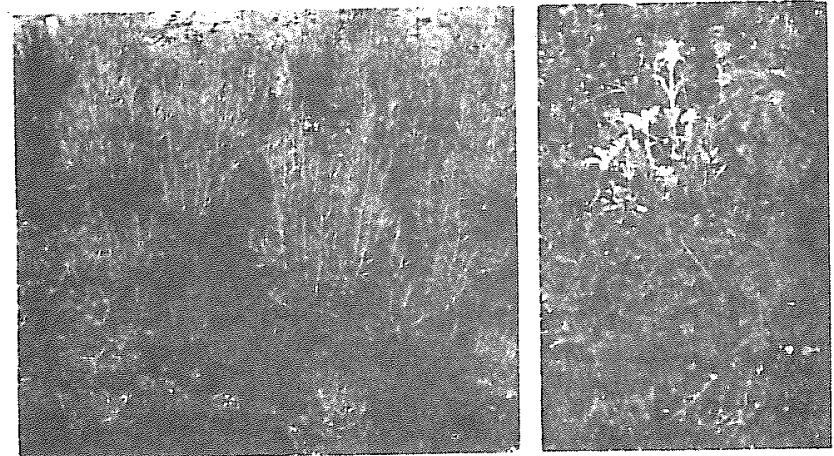
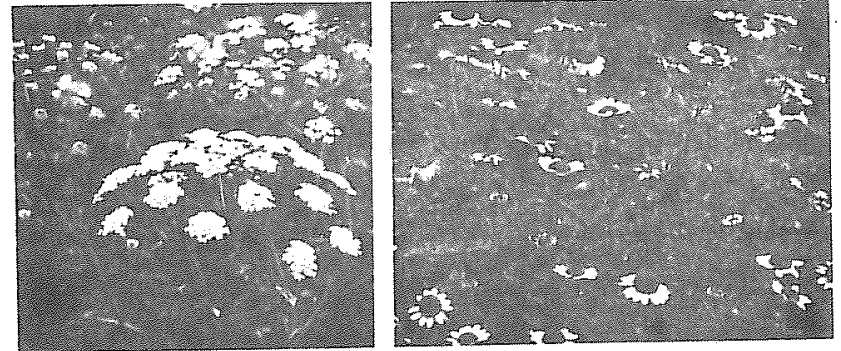
صور دارویی.

دم کرده پنج تا بیست گرم برگ یا سرشاخه گلدار گیاه در یک لیتر آب (مقدار آن به تناسب نتیجه‌ای که در نظر داریم می‌تواند تا شصت گرم در لیتر افزایش یابد). شراب رومارن (این شراب از خیساندن یک مشت برگ یا سرشاخه خشک گیاه در یک لیتر شراب سفید در تاریکی، به مدت بیست و چهار ساعت بدست می‌آید). به مقدار سه تا چهار قاشق سوپخوری در صبح و شب به عنوان مُدر و رفع خیزاندامها و استسقاء (DINAND). تنطور الکلی ۱/۵ اعضای تازه

گیاه به مقدار پانزده تا بیست و پنج قطره پماد رومارن برای رفع درد (این پماد با افزودن چند قطره اسانس رومارن به مخلوط روغن رزین و موم زنبور عسل، پس از ذوب شدن مجموع آنها بدست می آید).

برگ تازه رومارن در فرمول الکلا و الکلاتور و ولزر و سرشاخه خشک آن در فرمول اسپس و ولزر وارد می گردد.

از اسانس رومارن در تهیه ادوکلن و بوم ترانکی استفاده می شود. رومارن در ایران پرورش می یابد.



- نمونه هایی از گیاهان دارویی کندلوس

افسانه ها

خواب خوش و زندگی آرام و بی دغدغه روستایی و فراغت خاطر، این فرصت را فراهم می آورد که روستایی ساعتها سوار بر بالهای خیال، آنچه را که مطلوب و دلپذیر است به تصور در آورد و با این خیالهای رویایی و لطیف به زندگی آرام و یکنواخت خود، رنگ و بویی تازه بخشد. افسانه روستایی همیشه بر آمدن آرزوها و پایان رنج و محنت و طلوع خوشبختی و سعادت است. افسانه روستایی بارنگ و موسیقی شکل می گیرد و معمولاً داستان ازحالت یک زمان ساده که در توان و امکان یک فرد عادی است به یک حالت خاص خارق العاده و اعجاب انگیز در روستا تجاوز می کند. قهرمان افسانه های روستایی، مهربان و انسان دوست و سخاوتمند است. قهرمان افسانه های روستایی توانائی ها و برتری های خاصی دارد که کمتر در یک افسانه عادی می توان جست و جو کرد. و در نهایت تنوع این افسانه ها به سبب محدودیت ارتباط روستائی با جامعه های بزرگ بشری اندک و محدود است. برای مثال چند نمونه از افسانه های روستایی را با هم می خوانیم.

افسانه مینا و پلنگ.

مینا زن زیبای دهکده کندلوس سالهاست بدرود زندگی گفته است. اگر چه افسانه مینا رو به فراموشی می رود، اما بخاطر اینکه نمایشگر احساسات و عواطف لطیف حیوانی درنده است، به شنیدن می ارزد.

مینا در روستای کندلوس تنها زندگی می کرد و برای تأمین هزینه زندگی خود همه روزه به تلاش و کوشش بر می خاست. مینا فرزندى نداشت که پر کننده ساعت های تنهائی او باشد، بنابراین شب و روز را به تنهائی بسر می برد و شاید گله و شکایتی هم از روزگار نداشت.

فاصله جنگل تا خانه گلی مینا شاید بیش از دو کیلومتر بود و همه روزه مینا برای تأمین سوخت زمستانی یا تهیه هیزم برای مبادله با نان یا نمک و سایر نیازمندی های خود به جنگل می رفت و در طلوع آفتاب به خانه باز می گشت تا همزمان با دیگران کار روزانه را در خانه و کشتزار آغاز کند.

رفتن به جنگل آن هم در تاریکی سحر، برای زنی تنها اگر نگوییم ترس آور است دست کم بسیار شجاعانه است. مینا، با صدایی خوش در مسیر جنگل ترانه های محلی را زمزمه می کرد تا سکوت و تنهائی شکسته شود و این زن شجاع که سالها همه روزه در این ساعت شب به جنگل می رفت و ترانه ها و آوازهای محلی را با صدای خوش می خواند غافل بود که پلنگی در جنگل عاشق صدای او شده و همه روزه بدنبال وی در جنگل روان شده به نحوی که مینا متوجه حضور او نشود ساعتها از شنیدن صدای او لذت می برد.

عشق پلنگ به مینا تا بدانجا بالا می گیرد که پلنگ عاشق را به دهکده می کشاند و همه شب بر بام خانه مینا می نشیند تا زمزمه و آواز مینا را بشنود. پلنگ عاشق بی اعتنا به خطرهایی که متوجه او بوده و بدون ترس از انسانها همه شب روانه خانه مینا می شد. پس از مدتی کار پلنگ عاشق بجایی رسید که هر شب ره آوردی مینا می آورد و شکار روزانه خود را به مینا تقدیم می داشت. شبی مینا به دهکده نیچکوه که در شش کیلومتری کندلوس واقع است دعوت می شود و به خانه یکی از اهالی دهکده آقای سلیمان لهراسبی می رود. شب

مطابق معمول، پلنگ به دهکده می آید و چون مینا را نمی یابد، به بوی مینا خود را به روستای نیچکوه می رساند و با آنکه با حمله سگهای آبادی روبرو می شود با کشتن سگها خود را به خانه ای که مینا در آن مهمان بوده می رساند. عشق مینا و پلنگ تا آخرین روزهای زندگی مینا ادامه یافت و این داستان در میان مردم دهکده به صورت مثل در آمد و هنوز با آنکه سالها از این خاطره می گذرد داستان عشق مینا و پلنگ سینه به سینه نقل می گردد.

افسانه قوزبالاقوز

گوژپشتی (رکن REKEN) در دهکده می زیست که بنا به رسم روستا مورد تمسخر پیرو جوان و خسته و دردمند از زمانه و سیر از زندگی پُر محنت خود بود. هیچیک از دختران دهکده حاضر به عروسی با او نبود چرا که زشت و بد سیما و کوتاه قد بود و رخت های پاره پاره به تن داشت و پا برهنه راه می رفت اما قلبی مهربان و آکنده از عواطف و احساس داشت.

رسم دهکده کندلوس قرن‌ها بر این متوال است که حمام خزینه از طلوع آفتاب تا غروب برای بانوان و از غروب تا طلوع آفتاب برای مردان است. گوژپشت بیچاره که روز روشن خود را از چشم مردم دهکده پنهان می داشت برای رفتن به حمام بخصوص که عیبش عیان می شد واهمه داشت و چون با اصرار نزدیکانش ناچار می شد تا به حمام برود در نیمه های شب که روستا در خواب فرو می رفت پنهان و با استفاده از تاریکی شب، به حمام دهکده می رفت و پیش از سپیده صبح حمام را ترک می کرد.

حمام خزینه کندلوس که از سنگ و ساروج ساخته شده بود شامل دو قسمت گوشواره و شاه نشین بود که در قسمت شاه نشین، چشمه آب بسیار سردی وارد حمام می شد که در حوضی که در زیر دیوار تعبیه شده بود می ریخت. آب چشمه به دلیل جریان شبانه روزی، در دل شب صدایی ترسناک در حمام براه می انداخت و سکوت شبانه حمام را می شکست.

پاسی از شب گذشته بود که گوژپشت با احتیاط فراوان و با این اطمینان که دهکده در خواب خوش فرو رفته روانه حمام شد و در رخت کن حمام شروع به در آوردن رخت های خود کرد. و چون صدای آب چشمه سکوت

شب را می شکست صدایی دیگر به گوش نمی رسید. گوژپشت با آسودگی خاطر به کندن رخت های خود پرداخت که ناگهان شبی را در برابر خود در تاریکی می بیند که با خوشحالی گوژپشت را به داخل حمام دعوت می کند. چون رخت کن کاملاً تاریک بود چهره شیخ مشخص نبود اما گوژپشت ناگهان متوجه می شود که این چهره ناشناس بجای انگشت پا مانند حیوان سُم دارد. گوژپشت بلافاصله در می یابد که شیخ، جن است و با آنکه می دانست جن ها با شنیدن بسم الله ناپدید می شوند بر خود مسلط شده بدون کمترین ترس و وحشتی دعوت او را قبول می کند و به داخل حمام و قسمت شاه نشین روان می گردد و زمانی که در حمام را می گشاید در می یابد که مجلس جشن و پایکوبی و عروسی جن هاست. گوژپشت نیز که کوچکترین دلبستگی به زندگی روزانه خود نداشت و در حقیقت خیری از زندگی خود با انسانها ندیده بود در میان جن ها و پری ها چنان احساس آرامش خاطری پیدا کرد که شروع به رقص و پایکوبی کرد. و بر گرمی شور و هیجان مجلس رقص جنها افزود به نحوی که توجه و مهربانی جن ها را به خود جلب کرد. او را مورد لطف خود قرار دادند. پس از آنکه مراسم عروسی پایان یافت جن بزرگ گوژپشت را نزد خود خواند و ضمن تشکر و قدردانی از او خواست که هر چه آرزو دارد بیان کند تا برآورده کنند. گوژپشت که از زخم زبان و سرزنش بچه های دهکده بجان آمده بود طبعاً آرزویی جز این نداشت که قوز پشت او را بردارند. جن بزرگ مانند اینکه کوله پشتی را از دوش کسی برمی دارد قوز او را برداشت و به زمین گذاشت. گوژپشت یکباره احساس کرد که دیگر چیزی به نام قوز بر پشت خود حمل نمی کند. سبکبار و شادان و پایکوبان از حمام بیرون رفت تا به همه اهل دهکده نشان بدهد که او دیگر قوزی بر پشت ندارد.

داستان گوژپشت و ماجرابی که بر وی گذشت دیری نپایید که به گوش همه رسید و روزها و ماهها نقل مجلس پیر و جوان بود. ماجرای گوژپشت به گوش گوژپشت دیگری که در دهکده مجاور زندگی می کرد رسید و سراسیمه نزد گوژپشت شتافت و ملتسانه از او خواست که به وی بیاموزد که چه کرده تا

توانسته قوز را از پشت خود بردارد. گوژپشت مهربان و ساده لوح تمام ماجرا را از اول تا آخر تعریف کرد که چگونه جن‌ها قوز را از پشت او برداشتند.

گوژپشت دوم که از دهکده مجاور آمده بود، نه تنها مهربان نبود بلکه مردی بدجنس و مردم آزار بود. او نیز به امید اینکه جن‌ها قوزش را بردارند، نیمه شبی وارد حمام خزینۀ دهکده شد و زمانیکه مشغول در آوردن رخت‌های خود بود با همان موجودی که بجای انگشت در پا مانند حیوانات شُم داشت روبرو شد. آن وقت خوشحال و سرمست از موفقیت و با این امید که بزودی قوز او را نیز برخواهند داشت و به انسانی عادی مبدل خواهد شد همراه او روانۀ شاه‌نشین حمام شد و پس از گشودن در متوجه شد که افراد زیادی در تاریکی در گوشه و کنار حمام نشسته و افسرده و غمگین هستند. گوژپشت با توجه به داستانی که شنیده بود و به گمان اینکه او نیز باید پایکوبی و دست افشانی کند تا جن‌ها را شادمان و خوشحال کند بنای رقص و پایکوبی و شادمانی را گذاشت در حالی که جن‌ها به دلیل از دست دادن یکی از همجنسان خود سوگوار بودند. این حرکت قوزی خشم و نفرت آنها را برانگیخت و آن وقت جن بزرگ برخاست و برای پایان دادن به این صحنۀ زشت و ناپسند قوزی را که از دوش گوژپشت قبلی برداشته بود روی قوز گوژپشت دوم گذاشت و او را از حمام بیرون انداخت.

قصه هفت برادر

زن و شوهری در دهکده دارای هفت پسر بودند اما دختری نداشتند. پسرها آرزو می‌کردند که فرزند هشتم خانواده دختر باشد. روزی که هشتمین فرزند خانواده می‌خواست بدنیا بیاید، هفت برادر روانۀ جنگل شدند و به مادرشان گفتند که اگر فرزند هشتم دختر بود در سر راه ما غربال و اگر پسر بود تیروکمان بگذار تا در بازگشت به خانه اگر با تیروکمان روبرو شدیم و دانستیم که فرزند هشتم خانواده باز هم پسر است دیگر به دهکده برنگردیم.

قضا را مادرشان دختری به دنیا آورد و سرراهشان غربالی گذاشت به این امید که هفت برادر به خانه‌شان بازگردند و به آرزوی دیرینه خود برسند. اما از آنجا که پیرزنی مکار و بدجنس در همسایگی آنان زندگی می‌کرد و از ماجرا باخبر بود غربال را از سر راه برداشت و بجای آن تیروکمان گذاشت. برادرها در بازگشت از جنگل زمانی که با تیروکمان روبرو شدند ترک یار و دیار کردند و برای همیشه رخت از دهکده بر بستند.

نه سال گذشت، مادر از دوری فرزندانش چشم به در دوخته افسرده و غمگین بود و شب و روز از فراقشان می‌نالید. روزی دختر نه سالۀ خانواده برای شستن ظرفها به سرچشمه می‌رود و کلاغی که بر شاخۀ درخت بالای چشمه نشسته بود به دختر می‌گوید اگر به من غذا بدهی ترا پیش هفت برادرت خواهم بُرد. دختر سراسیمه به خانه باز می‌گردد و از مادر ماجرای هفت برادر خود را می‌پرسد. پس از آنکه از ماجرا باخبر می‌شود، بی‌درنگ خود را به چشمه می‌رساند و از کلاغ می‌خواهد که او را نزد برادرانش ببرد. کلاغ مهربان، دختر را بر بالهای خود می‌نشاند و در بیابانی سبز و خرم که در میان آن کلبه‌ای چوبین قرار داشت پایین می‌آورد کلبه‌ای پاکیزه و آراسته اما خالی از سکنه بود.

کلاغ به دختر می‌گوید تا غروب آفتاب اینجا بنشین و به پاکیزه کردن و کار خانه پرداز و قبل از آمدن آنها به سر بام برو و خود را از چشم آنان پنهان کن! هنگام غروب که برادرها به خانه باز می‌گردند کلبه را مرتب و آراسته می‌بینند اما هر چه فکر می‌کنند چه کسی کلبه را پاکیزه و مرتب کرده سر در نمی‌آورند. این ماجرا چند روز ادامه می‌یابد و برادرها سرگردان می‌شوند که در این بیابان بیداد چه کسی به کار کلبه آنان می‌پردازد؟ تا اینکه برادر کوچکتر می‌گوید که این باید کار دختری باشد که عاشق یکی از ما برادرها شده، بهتر است کشیک داده و سر از این راز در آوریم. برادر کوچک، فردای آن روز به صحرا نمی‌رود و در گوشه‌ای از خانه پنهان می‌شود. ناگهان می‌بیند دختری زیبا از بام پایین آمد و مشغول نظافت کلبه شد. برادر کوچک جلو می‌رود و فریاد می‌زند: نامزد من نامزد من. دختر می‌گوید: استغفرالله، من خواهر توام و ماجرای خود را برای او تعریف می‌کند. برادرها از او می‌خواهند که پیش آنان بماند و از خانه خارج نشود. تا اینکه یک روز برای روشن کردن اجاق به بیرون کلبه می‌آید و از دور شعله آتش می‌بیند و به سوی آن می‌رود می‌بیند پیرزنی کنار آتش نشسته است تا چشم پیرزن به او می‌افتد، می‌گوید: دختر جان! چرا اینجا آمدی؟ پسر من دیو است الآن بیدار می‌شود و ترا می‌خورد زود کمی آتش و این کیسه ارزن را بردار و برو! اما چون کیسه ارزن پاره بود در بازگشت ارزنها روی زمین می‌ریزد تا به در کلبه خود می‌رسد. در این هنگام، دیو بیدار می‌شود و به مادرش می‌گوید: بوی آدمیزاد می‌آید زود باش بگو کجاست و گرنه تُرا می‌خورم. مادر دیو از ترس می‌گوید که مسیر ارزنهای ریخته را بگیر و برو. دیو دنبال ارزنها برآه می‌افتد تا دم در کلبه دختر می‌رسد. دختر تا دیو را می‌بیند در را از داخل قفل می‌کند. دیو صدا می‌زند که در را باز کن برایت گلوبند طلا آورده‌ام. دختر می‌گوید نه، نمی‌خواهم. دیو می‌گوید پایت را بیرون بیاور تا کفش زیبایی که برایت آورده‌ام به پایت کنم. دختر می‌گوید نه، نمی‌خواهم. دیو می‌گوید دستت را بیرون بیاور تا دستبند طلائی را که برایت خریده‌ام به توهیده کنم. خلاصه آنقدر اصرار می‌کند تا دختر ناچار انگشت خود را از در بیرون می‌آورد و دیو،

انگشت دختر را به دهان می‌گیرد و دختر از ترس بیهوش می‌شود. هنگام غروب که برادرها به کلبه باز می‌گردند، دختر را مرده می‌یابند. اما به سبب علاقه زیادی که به او داشتند نمی‌خواستند خواهر را در گوری دفن کنند، صندوقی چوبین تهیه می‌کنند و جسد خواهر را در صندوق می‌گذارند. پس از مدتی خواهر بیهوش می‌آید ولی چون در صندوق بسته بود، نمی‌توانست بیرون بیاید. تا اینکه اسب شاهزاده‌ای که از آنجا می‌گذشت با دیدن صندوق می‌رمد و نظر شاهزاده به صندوق جلب می‌شود. شاهزاده صندوق را می‌گشاید و دختر را نجات می‌دهد و ماجرای دختر را از زبانش می‌شنود و او را به زنی می‌گیرد و مدت هفت شبانه روز مجلس جشن عروسی بر پا می‌کند و زندگی خوشی با او آغاز می‌کند. پس از مدتی برادرها می‌شنوند که خواهرشان نمرده و زن شاهزاده‌ای شده است. از این ماجرا شادمان می‌شوند و سالها در خدمت شاهزاده به خوشی و سعادت روزگار می‌گذرانند.

افسانه دیو

واژه دیو که به صورتهای گوناگون تفسیر گردیده، در پاره‌ای موارد به معنی خدا نیز تعبیر گردیده و به مصداق هر کسی از ظن خود شد یار من به نحوی لغت دیورا تعبیر و تفسیر نموده است. در حالیکه کلمه دیو به دلیل توانائی و برتریهای انسانهای ظاهر شده در ۵۰/۰۰۰ سال قبل از میلاد به آنها اطلاق گردیده که این لغت در گذشته‌های دور در ذهن بشری مطرح و کاربرد داشته است. بد نیست بدانید که بعضی از خانواده‌های دیوتا به امروز نیز در نقاط مختلف شمال ایران نظیر سرخ رود زندگی می‌کنند (دیو سالار) و از خانواده‌های معروف دیو می‌توان از میرک دیو وزیر زمان صفویه نام برد.

بد نیست تعبیری از کلمه دیورا که در دائرةالمعارف فارسی مُصاحب جلد اول عنوان گردیده مرور نمائیم.

«دیو (div)، اوستائی دئو (daeva)، در آئین زردشتی، هر یک از پروردگاران باطل یا شیاطین، که در حقیقت تجسم شر و گناه محسوب می‌شده‌اند و پیش از ظهور زردشت، این لفظ به پروردگاران قدیم آریائی مشترک بین اجداد قدیم مردم ایران و هند اطلاق می‌شد، چنانکه در مذاهب هندی هنوز لفظ سانسکریت دِوا (deva) به معنی پروردگار و خداست. اما پس از جدائی ایرانیان از هندوان، پروردگاران مشترک قدیم یعنی دیوها، که مورد پرستش هندوان بودند، نزد ایرانیان گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند. در آئین زردشت، تعداد دیوها بسیار است (دیو مرگ، دیو خشم، دیو تاریکی و...) ولی از آن جمله ۷ دیو (از جمله اهریمن) اهمیت بیشتر دارند، و در مقابل ۷ تن امشاسپندان هستند.

در افسانه‌های ملی ایران ذکر دیوها بسیار می‌رود (مثلاً کیومرث، طهمورث، جمشید، کیکاوس، رستم) که موجوداتی عظیم و مهیب وقادر به کارهای فوق‌العاده هستند. طهمورث به دیوبند مشهور شده است، و جمشید، مثل سلیمان نبی، بر دیوها فرمانروائی داشت. در بعضی از این افسانه‌ها، مازنداران سرزمین دیوها شناخته شده است. البته همه جا نمی‌توان دانست که مقصود حقیقی از دیو چه بوده است. بعضی معتقدند که این دیوها ملت‌های غیر آریائی بوده‌اند، که کم‌کم مغلوب و مقهور نژاد ایرانی شدند. ازاینکه بعضی از شاهان ایران، پس از غلبه بر دیوها، آنها را مأمور آموختن برخی از فنون به ایرانیان کرده‌اند، می‌توان احتمال داد که مقصود از دیوها قومی غیر ایرانی بوده است که شاید در تمدن و صنعت بر ایرانیها مقدم بوده‌اند. از میان دیوهای داستانهای ملی ایران، دیوهای مازندران شهرت بیشتری دارند، و داستان دیو سفید معروفست، جنگ کیکاوس با دیوان مازندران به احتمال قوی از افسانه‌های راجع به هوشنگ اقتباس شده است، که بیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافت. همچنین، کیکاوس مثل جم (جمشید)، بر آدمیان و دیوان هر دو فرمانروائی داشت. احتمالاً دیوها اشخاص قوی هیکل و شجاعی بوده‌اند که در ایام قدیم در مازندران یا اقامت داشتند، و یا هر چند یکبار از ممالک مجاور دریای خزر به آن ناحیه می‌تاخته‌اند، و اینکه دیوان را موجوداتی باشاخ و دم نوشته و تصویر می‌کنند ظاهراً بدین سبب بوده است که مردم طبرستان اغلب پوستین پوش بوده‌اند، و به قول فردوسی، از عهد قدیم پوست سگ و گرگ و غیره می‌پوشیده‌اند، و بدین جهت فردوسی آنان را سگسار و گرگسار می‌نامد.»

انحرافاتمی که در تفسیر دیو و رستم و مازندران به وجود آمده تا بدانجا کشیده شده است که پاره‌ای مازندران شاهنامه را در سرزمین هند تصور می‌کنند و معتقدند که مازندران خارج از سرزمین ایران بوده است. (جلیل ضیاءپور مقاله مازندران فردوسی کجاست؟ در مجموعه شاهنامه شناسی شهریور ۱۳۵۲) که البته بامدارک و دلایل ارائه شده امروزه مشخص است که در روزگار زرتشت و بعد از آن داریوش از خطه مازندران آگاهی نداشته‌اند. و اگر آن را سرزمینی جدا

از ایران تصور می کردند چندان جای تعجب نیست. اما شعر زیبای فردوسی در باره مازندران که می فرماید:

چه مازندران و چه گل خنده زار نه سرد و نه گرم و همیشه بهار
گمان نمی رود تعریفی از شهرهای هندوستان باشد چون جایی را در
هندوستان سراغ نداریم که همیشه هوای بهاری داشته باشد. و آنکه فردوسی
شاعر وطن پرست ایرانی از سرزمینی بیگانه چنین تجلیل نمی کند.

لذا فردوسی تحت تأثیر هوای بهاری مازندران و سلاطین پرشکوه
و جلال گذشته این خطه، تحت تأثیر افسانه رستم و سهراب قرار گرفته و با
مدارک و اسناد بی شماری که وجود داشته به نظم شاهنامه پرداخته است که
چون تا امروز مدارک مستندی مبتنی بر علت جدا دانستن مازندران از ایران یا
علت کاربرد کلمه دیونبوده متأسفانه به بیراهه رفته و یکی مازندران را به
هندوستان می برد و یکی دیورا به خدا می رساند و دیگری شاهنامه را از ایرلند به
ایران می آورد. (سهراب و رستم ایرلندی ترجمه دکتر منوچهر امیری).

عزاداری، تعزیه خوانی

رونق و اوج عزاداری ده روزه اول محرم است. اهالی از نقاط مختلف و
شهرستانها به زادگاه خود می آیند تا در مراسم سوگواری شرکت کنند. مرثیه خوانها
نیز که خود بومی هستند در این مراسم شرکت می کنند. کسانی که نذر دارند به
ترتیب نوبت، ناهار یا شام تهیه و در مسجد و دهکده توزیع می کنند. در گذشته
تعزیه خوانی رواج داشت و انواع لباس و سپر و کلاه خود و زره در مسجد
جمع آوری شده بود و گاهی نیز از طالقان و قزوین برای تعزیه خوانی به میخساز
می آمدند. در اکثر شبها ایستاده و با خواندن مرثیه های ضربی و آهنگین سینه
می زدند و این حلقه ایستاده را که می چرخید جوش زدن می نامیدند که یک نفر
در وسط حلقه، حفظ هماهنگی و نظم را به عهده داشت تا آهنگ سینه زنی را
تنظیم کند. همه مردم منتظر بودند تا ببینند چه کسی خون جاری می شود
و معمولاً یکی دو نفر از سینه زنها تلاش می کردند تا پوست سینه خود را زخم کرده
باین طریق در میان مردم کسب اعتبار کنند و انگشت نما شوند و هم ثواب کافی
ببرند.

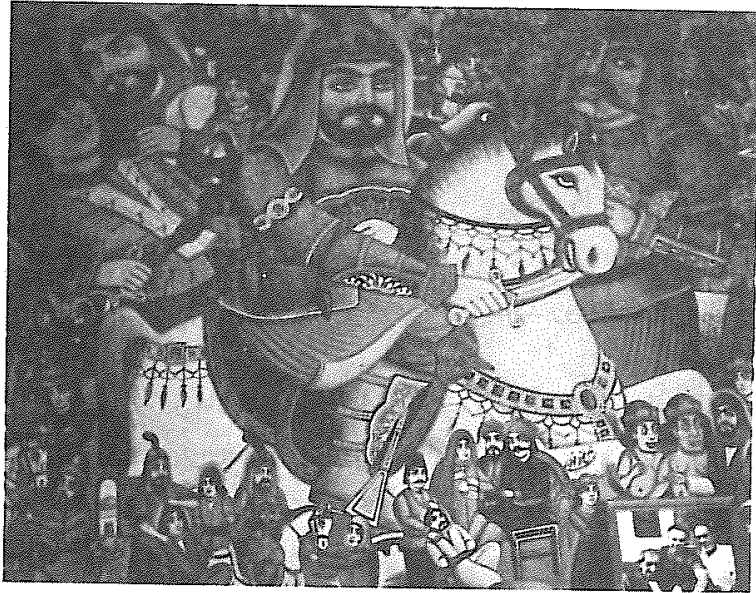
ظهر عاشورا یا روز دهم محرم که مراسم سینه زنی به اوج خود می رسید،
اسبی را با پارچه ای سفید که جای جای با ماده ای قرمز به نشان محل خونفشان
تیرهای اشقیاء — رنگ شده بود — با پارچه های رنگی و شمشیر و چکمه می آراستند
و به صورت ذوالجناح درآورده، مرثیه خوان پیشاپیش ذوالجناح در کوچه های دهکده
روان می گردید و از هر خانه ای برای مرثیه خوان ها پول، قند و چای و نبات جمع
می کرد تا از این رهگذر، هم زحمات کسانی که در این ده روزه مرثیه و نوحه
خوانده جبران شود، هم قند و چای کافی برای مراسم بعدی مسجد محل تأمین
گردد. این مراسم که با شرکت تمام اهالی و همراه با عَلم و پرچم و اسب
ذوالجناح انجام می گرفت، مرثیه بسیار معروفی دارد که برای گوش جان همه
افراد آن مرز و بوم آشنا و خاطره انگیز است:

بخوانید ای هواداران زینب
 بگویند و بگریید و بنالید
 دریغا زان دمی کز صرصر کین
 برون آمد ز خیمه شاه بطحا
 بدور خیمه ها گشتی و گفتی
 زمین ما ریه گردد چو دریا
 شده بر باد از جور زمانه
 حسن در ماتم سلطان برادر
 تمام یثرب و بطحا عزیزان
 تمام جنیان از غم پریشان
 ز اکبر ماتم جانسوز شاهان
 قیامت در جهان بر پا نماید
 شرر بارید بر جان ملایک
 بریز از دیده خون دل دمام
 بسوز ایدل درین عالم شب و روز
 فتاده هر کنار از تیشه کین
 دریغا زان شبی کز کین دوران
 عیان هنگامه روز قیامت
 ز خون دل سپهر کینه پرور
 نهان گردد رُخ ماهت دریغا
 بسوی شاخ طوی پَرگشایند
 زند خرگه برون باخیل و اندوه
 دریغا زان دمی کز حرف هجران
 وداع خواهران کردی به حسرت
 بگفت از شمع روی من دریغا
 نهان گردد ز پشت زین به هامون

حدیث درد بیدرمان زینب
 شب و روز از غم پنهان زینب
 خزان گشته بهارستان زینب
 حسین آن اختر تابان زینب
 فدای تو برادر، جان زینب
 ز سیل گریه چشمان زینب
 گل نشکفته بستان زینب
 زآه، و ناله طفلان زینب
 عزاخانه شد از افغان زینب
 ز اشک دیده طفلان زینب
 خروشید ای هواداران زینب
 بیاید حسرت طفلان زینب
 ز حرف محنت یاران زینب
 بیاید دیده گریان زینب
 ز درد سینۀ نالان زینب
 نهال قامت خوبان زینب
 نهان گشته مه تابان زینب
 میان خیمه گه ز افغان زینب
 نهاده مائده برخوان زینب
 ز جور تیشه عدوان زینب
 ز تیر شست کین، عدوان زینب
 ز دشت کربلا، سلطان زینب
 فتاده آتشی بر جان زینب
 گشودی جوی از چشمان زینب
 تهی گردد ز کین ایوان زینب
 به پیش چشم خون افشان زینب

شود از غصه چون شب روز روشن
 غم عالم، جفاهای زمانه
 ندیده دیده های ماه و خورشید
 برای درد، ایزد آفریده
 به فردوس برین منزل گزینند

به پیش دیده گریان زینب
 همه ثبت است در دیوان زینب
 چو رنج و درد بیدرمان زینب
 دلی غم پرور سوزان زینب
 به کام دل عزاداران زینب



تابلو قوه خانه ای کاراستاد فتح الله قولر آغاسی (مجموعه مردم شناسی کندلوس)

باورها

باور دارند که:

- * — آب، مهریه حضرت زهرا (ع) است.
- * — در آب جوی یا چشمه یا خزینه حمام نباید شاشید.
- * — آب روی سفره بریزد نباید ناراحت شد چون آب روشنائی است.
- * — پشت سر مسافر آب بریزند سفرش بخیر و خوشی می انجامد و به سلامت باز می گردد.
- * — اگر بچه در خواب بخندد می گویند که فرشته — ملائکه او را ناز می کند.
- * — اگر نوجوان ته دیگ بخورد روز عروسی او باران می آید.
- * — اگر بخواهند بچه ای از شر جن و پری مصون بماند روی سینه اش سنجاق؛ چاقوی کوچک یا پاره فلزی می آویزند.
- * — اگر روی ناخن های نوجوان لکه های سفید و ریز بیفتد لباس نو می خرد یا یک چیز نوبه او می رسد.
- * — اگر در محل رستن موی سر پسر بچه ای چند پیچ داشته باشد به همان تعداد زن می گیرد.
- * — اگر بچه ای در شب، تنها به لانه مرغ یا جاهای تاریک برود جنی می شود.
- * — اگر گهواره خالی بچه ای را بجنبانند آن بچه شکم درد می گیرد.
- * — اگر بچه را در زنبیلی یا روی طاقچه بنشانند گرانی می شود.
- * — اگر بچه ای صبح از خواب برخیزد و صورتش را نشوید می گویند شیطان به صورتش تف انداخته.
- * — اگر بچه ای روز عید قربان به دنیا بیاید حاجی است.
- * — اگر بچه های یک خانواده در سنین کم بمیرند اسم یکی را بموتی می گذارند و اگر پسر باشد در گوشش گوشواره می اندازند و آنرا غلام یکی از ائمه می کنند. مثل غلامعلی، غلامحسین....

* — اگر بچه ای غشی باشد می گویند که با بچه از ما بهتران (جن و پری) عوض شده است.

- * — اگر شاش دختر یا پسر کف کند بالغ شده است.
- * — بچه اول مال کلاچ KALÂÇ (کلاغ) و کشکیت KASKIT (چلچله) است یعنی بمیرد مهم نیست.
- * — اگر کف دست چپ کسی بخارد پول به دستش می رسد.
- * — اگر کسی شب زیر درخت گردو بخوابد جن او را می زند (جنی می شود).
- * — اگر کسی شب، آب جوش را بر زمین بریزد و بسم الله نگوید بی وقتی می شود.
- * — اگر بزرگترها بخواهند در شب به تنهائی جایی بروند باید چاقویا داسی همراه داشته باشند تا جن به آنان حمله نکند.
- * — اگر کسی جن ببیند و بسم الله بگوید جن می گریزد.
- * — اگر سُم قاطر را در چای دم کنند و به زنی که زیاد می زاید بخوراند آن زن دیگر نمی زاید.
- * — اگر گربه روبرو قبله بنشیند و دستش را بلیسد هوا صاف می شود.
- * — اگر گربه روبرو مغرب بنشیند و دستش را بلیسد هوا بارانی می شود.
- * — اگر کسی روی سگ و گربه آب بریزد روی دستش سنگک SANGAK (زگیل) بیرون می آید.
- * — اگر در شب بارانی، شغال زوزه بکشد و سگ جواب بدهد هوای فردا آفتابی است.
- * — اگر گوسفند را در روز عید قربان، قربانی کنند آن گوسفند، قربانی کننده را به پشت خود سوار می کند و روز قیامت از پل صراط می گذراند.
- * — اگر کسی خواب ببیند که دندانش را کنده اند (کشیده اند) یکی از بستگانش می میرد. (اگر خون از آن جاری شود خواب باطل است).
- * — اگر زن حامله به هنگام نخستین گردش بچه در رحم به هر کس نظر کند بچه اش به شکل او می شود.

- * — اگر زن آبستن به جسد آدم مرده نگاه کند چشم بچه اش شور می شود.
- * — اگر ساقه خشک چای در استکان عمودی بایستد مهمان می آید.
- * — اگر کسی هفت قدم دنبال تابوت برود ثواب دارد.
- * — اگر کسی به هنگام جارو کردن، جارو را به پای کسی بزند باید تف کند.
- * — اگر کسی چیزی یا هدیه ای برای کسی بفرستد گیرنده هدیه باید در ظرف آن چیزی بعنوان خالی نبودن جا، گذارده، پس بفرستد.
- * — اگر کسی به شوخی روی سرکسی که پدر دارد بزند بد است، پدر آدم کتک خورده، می میرد.
- * — اگر پای کسی بر اثر نشستن یا پیخ خوردن خواب برود می گویند بوره دو زن دارکینگ^۱ (به کون مرد دو زنه برود).
- * — اگر خسوف یا کسوف شود روی طشت می کوبند و با تفنگ رو به آسمان تیراندازی می کنند که ازدها خورشید و یا ماه را نبلعد و رها کند.
- * — اگر میان دعوی دو نفر شخص ثالثی ناخن های دو انگشت شست را بهم بزند موجب تشدید دعوا می شود.
- * — اگر در مسیری تکه نانی یا پلو یا شیرینی ریخته باشند آن را برمی دارند و می بوسند و به گوشه ای می گذارند که لگد نخورد و برکت از میان نرود.
- * — اگر سنگی از آسمان بیفتد (شهاب) نشانه آن است که یک نفر مرده است.
- * — در شمارش اشیاء به جای عدد سیزده می گویند زیاده، چون عدد ۱۳ را نحس می دانند.
- * — اگر بچه روی چهار دست و پا بایستد (کف دست ها و پاها را به زمین بگذارد و نشیمن را هوا کند) مهمان می آید که به اصطلاح به آن (کینگ دروازه KINGDARVĀZA) می گویند.
- * — اگر در شب عید فطر مهمان به خانه کسی بیاید فطریه اش را باید میزبان بدهد.

1- BURA DE ZAN DÂRE KING

- * — اگر نان را با چاقو یا قیچی ببرند بد است.
- * — اگر شب ناخن گرفته شود بد است.
- * — اگر کسی شب با جوراب بخوابد شیطان او را در می برد یا خواب بد می بیند.
- * — اگر جوراب یا شلوار را بالای سر بگذارند و بخوابند بد است چون خواب آشفته می بینند.
- * — اگر رو به قبله یا امام رضا ایستاده شلوار بپوشند بد است.
- * — اگر از روی حیوان (جاندار) بگذرند بد است.
- * — اگر تیغه های قیچی باز باشد دعوا می شود.
- * — اگر قرآن بازماند شیطان آنرا می خواند.
- * — اگر کسی عسل و خربزه را با هم بخورد بد است.
- * — اگر در حضور کسی آروغ بزنند و باد معده را با صدا خارج کنند عیبی ندارد و در قدیم می گفتند عافیت باشد.
- * — سفره غذا را لگد کنند بد است.
- * — جلو پدر یا مادر بچه خود را بغل کردن بد است.
- * — شانه کردن موی سر، جلو بزرگتر بد است.
- * — صدای جغد در شب شوم است.
- * — شانه کردن موی سر در شب بد است چون شونه^۱ یعنی شب نه.
- * — اگر شاش زن را شوهر بخورد فریفته و عاشق او می شود.
- * — برای رفع بی وقتی شدن پهن گاو را در آتش انداخته و دودش را به کسی که بی وقتی شده می دهند.
- * — اگر کسی نظر بخورد (بیخودی مریض شدن یا زرد شدن) آتش را با ضرب به اسم افراد در ظرف آب می اندازند هر کدام بیشتر صدا داد همان کسی است که نظر زده، سپس از آب آن ظرف به دهان شخص نظر خورده می ریزند.
- * — شانه (کتف) گوساله را پس از تولد گاو می گیرند تا گاو جنگی بشود.
- * — اگر پای کسی به کسی بخورد با همدیگر دست می دهند که دعوا نشود.

1- S U NA

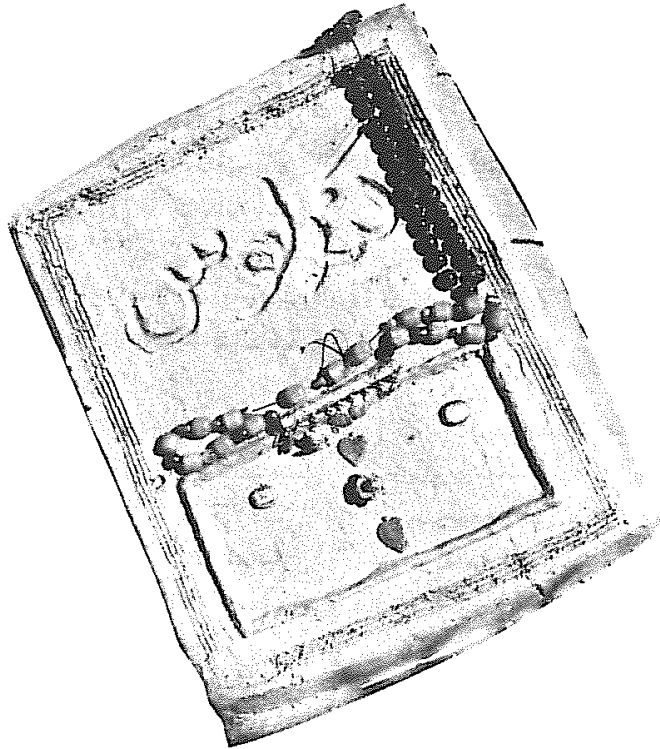
- * — اگر گاو، شب به خانهٔ صاحبش نیاید چاقو را در خاک فرو می‌کنند تا گاو در امان بماند.
- * — اگر در دهان گاوی علف باشد آن را درون شیر می‌اندازند که شیرش اضافه شود.
- * — استخوان کام که بادامی شکل است و به زبان ماهی شهرت دارد را در جیب بچه می‌گذارند که بی‌وقتی نشود.
- * — بچهٔ پدردار نباید سر مرغ پخته را بخورد چون پدرش می‌میرد.
- * — اگر چاقوی باز به کسی بدهند دعوا می‌شود.
- * — جارو را باید سرپائین گذاشت تا دعوا نشود.
- * — اگر چای داغ و یا غذای گرم خورده باشند و با دهان گرم بیرون بروند بی‌وقتی می‌شوند.
- * — اگر کسی روی شاش کسی دوباره بشاشد شیر مادرش خشک می‌شود.
- * — اگر شاخهٔ انبر در دست کسی بلرزد مردهٔ منسوب به او در قبر می‌لرزد.
- * — اگر کسی دندان بکشد در کاغذ می‌پیچد و در سوراخ می‌گذارد که کلاغ نبرد.

اگر چندین روز آسمان یکریز بارد چند تن از پسر بچه‌های روستا، جارو بدست، جلونخانهٔ اهالی دهکده می‌روند و با دسته و ته جارو به در می‌کوبند و شعرهایی را که در ذیل می‌آید، می‌خوانند و باور دارند که هوا آفتابی می‌شود. البته کسی که جارو بدست دارد باید فرزند اول خانواده باشد تا خواسته‌اش مستجاب شود. ضمناً صاحبخانه موظف است که چیزی برسم هدیه به آنان بدهد (غالباً تخم مرغ یا شیرینی می‌دهند).

MEN SÂJA - YE KATIN ME	من ساجهٔ کتین مه
Ê MÂR-E AVVALIN ME	شه مار اولین مه
HARKÊ MEN-E NEMAKNADA	هر که منه نمک نده
VÊ XENA-RE VÂRUN LEBADA	وخته روارون له بده

ترجمه:

من دستهٔ جارو هستم
 من نخستین فرزند مادرم هستم
 هر کس بمن نمک (خوراکی) ندهد
 خانه‌اش را باران خراب کند.



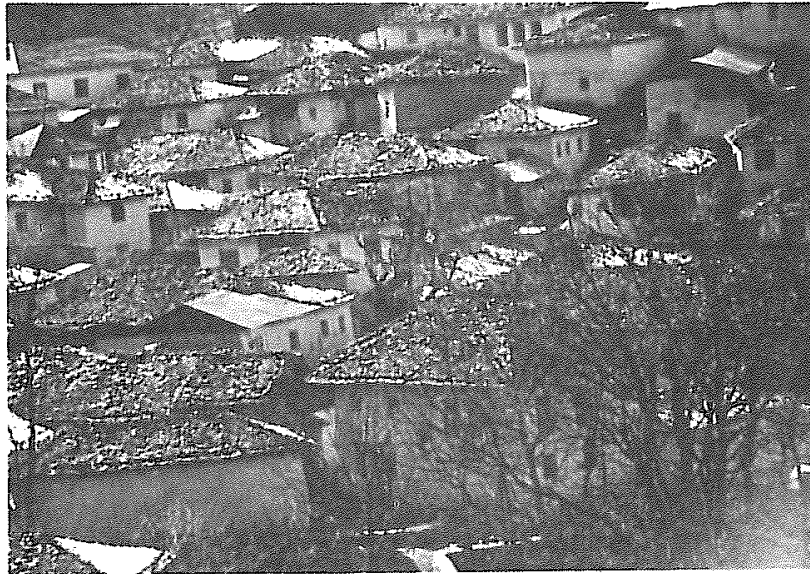
گاهشماری

از نکته‌هایی که همیشه در روستای ما جلب توجه می‌کند دقت و توجه عامی‌ترین و بیسوادترین افراد به گاهشماری قدیمی است و تقریباً همگی بخوبی روزها و فصلهای دیلمی را بخاطر دارند.

آغاز نوروز دیلمی بانوروز خورشیدی به تقریب چهار ماه و نیم اختلاف دارد. نام ماههای دیلمی با نام ماههای خورشیدی، صرف نظر از چگونگی زمان به ترتیب ذیل می‌باشد. این جدول، نمایانگر آغاز و انجام سال دیلمی و خورشیدی، زمان و هماهنگی نام ماههاست.

۱ - نرزمآ - نورزمآ ^۱	ماه اول دیلمی	برابر ۱۵ مرداد - ۱۵ شهریور
۲ - کرچه‌ما - کورچه‌ما ^۲	ماه دوم دیلمی	برابر ۱۵ شهریور - ۱۵ مهر
۳ - خره‌ما - حرما ^۳	ماه سوم دیلمی	برابر ۱۵ مهر - ۱۵ آبان
۴ - تیره‌ما ^۴	ماه چهارم دیلمی	برابر ۱۵ آبان - ۱۵ آذر
۵ - مرداله‌ما ^۵	ماه پنجم دیلمی	برابر ۱۵ آذر - ۱۵ دی
۶ - شرویره‌ما - شروینه‌ما	ماه ششم دیلمی	برابر ۱۵ دی - ۱۵ بهمن
- تن شوره‌ما (۶)		
۷ - میرما ^۷	ماه هفتم دیلمی	برابر ۱۵ بهمن - ۱۵ اسفند
۸ - اونه‌ما ^۸	ماه هشتم دیلمی	برابر ۱۵ اسفند - ۱۵ فروردین
۹ - ارکه‌ما - سیاما ^۹	ماه نهم دیلمی	برابر ۱۵ فروردین - ۱۵ اردیبهشت
۱۰ - دینه‌ما ^{۱۰}	ماه دهم دیلمی	برابر ۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد
۱۱ - وهمونه‌ما - وهنما ^{۱۱}	ماه یازدهم دیلمی	برابر ۱۵ خرداد - ۱۵ تیر
۱۲ - فردینه‌ما	ماه دوازدهم دیلمی	برابر ۱۵ تیر - ۱۵ مرداد

- 1- NERZE MÂ NURZEMÂ 2- KERÇMÂ KURÇMÂ
 3- XARE MÂ HARE MÂ 4- TIRE MÂ 5- MERDÂLE MÂ
 6- ŠARVIREMÂ SARVINE MÂ TANSUREMÂ 7- MIRE MÂ 8- UNE MÂ
 9- ARKE MÂ SIYÂ MÂ 10- DEYNE MÂ
 11- VAHMUNE MÂ VAHNE MÂ



در تقویم زراعی طبرستان سال سیصد و شصت روز است که پنج روز پس از بیست و پنج روز اول ماه (خمسئ مسترقه — پنجک^{۱۳} به نام پنج ماه تیرما — مردالما — شرویرما — میرما — اونما) و تمام ماهها سی روز است. چهل و پنج روز پس از نوروز خورشیدی (گالش پنجک)^{۱۴} و پنججاه و پنج روز پس از نوروز خورشیدی (روباری پنجک)^{۱۵} است.

پنج روز اضافی آخر ماه هشتم سال یا پنجه (پنجک) نه تنها از لحاظ محل قرار گرفتن آنها با آغاز سال ایرانی مطابق است بلکه تا حدی تشریفات آیینی که در این روزها صورت می‌گیرد شبیه تشریفات آیینی قدیم ایرانیان و نوروز است.

نوروز ما — نوروز ماه مقارن با نیمهٔ مرداد. ماه اول دیلمی و نوروز است.

کورچ ما — چون در نیمهٔ شهرریور از کوهستان به سمت جلگه‌ها کوچ می‌کنند کنایه از کوچ کردن به سوی جلگه‌هاست.

خره‌ما — نیمه مهر، نیمهٔ آبان. ماه سپری شدن گرما و هُرم تابستان است.

تیره‌ما — به مناسبت جشن تیر ماه سین زه که در این زمان برگزار می‌شود.

مرداله ما — به سبب بارندگی و خوردن گیاه گوتراکن^{۱۶} گوسفندان دچار مرگ و میر می‌شوند (مردال: لاشهٔ گوسفند و گاو را گویند).

شرویره‌ما — که در تداول عوام کاسهٔ شورما^{۱۷} است یعنی هنوز کاسه‌های غذای نیمروز شسته نشده شب می‌رسد و هوا تاریک می‌شود و روزها خیلی کوتاه است. (نیمهٔ دی ماه — بهمن).

میره‌ما — مهرماه دیلمی است که به مهرگان معروف است. دربارهٔ این ماه، مثلی است معروف که گویند: امیر بورده کوسگ نخارده دو^{۱۸} یعنی امیر رفت کوه و سگ دوغ را نخورد، کنایه از اینکه آنقدر شیر و ماست زیاد است که سگ هم دوغ نمی‌خورد. (نیمه اسفند نیمهٔ فروردین)

— اونه‌ما — آب نما یعنی ماه آب است. (او = آب است: به معنی آبانماه)

— ارکه‌ما یا سیاما^{۱۹} یعنی سیاه بهار یا ماه گدایی است (اردیبهشت ماه که روستائیان اندوخته‌های کشاورزی خود را خورده‌اند).

— دیما — یا دینه‌ما یعنی ماه فراوانی و برکت که خداوند همه چیز به مردم می‌دهد.

— وهمونه‌ما — (نیمه خرداد — نیمه تیر) یا ورف‌نیاما یعنی ماهی که برف نمی‌بارد

— فردینه‌ما (نیمه تیر — نیمه مرداد) فروردین ماه است که پایان سال دیلمی و اول نوروز است.

تیرماه سین زه ۲۰

روز سیزدهم تیر ماه باشد. گویند در زمان یکی از ملوک عجم چند سال باران نیارید در این روز خواص و عوام در جایی گرد آمده دعا کردند، همان موقع باران آمد. بدان سبب مردم شادی و نشاط کردند آب به یکدیگر ریختند و از آن روز این رسم بر جا مانده است.

نزد مردم میخساز رسم بر این است که در این شب، پس از غروب آفتاب سیزده نوع تنقلات صرف شود. گندم، شاهدانه، بادونه^{۲۱} تخم مرغ رنگ شده، نخود و کشمش از جمله این تنقلات است. ضمناً پسر بچه‌ها صورت خود را

18 AMIR BURDE KU.SAG NAXÂRDEDU 19 SIYÂ MÂ 20 TIRMÂSINZA
21 BADUNE

13- PANJAK 14- GÂLEŠ PANJAK
15- RUBÂRI PANJAK 16- GOTRÂKEN 17 KASE ŠUR MÂ

چون گالش‌ها در ماه دی و بهمن شست و شو می‌کنند به این ماه تن شوره ما هم می‌گویند.

می‌پوشانند و به در خانه‌ها می‌روند و کیسه‌ای که سر آن را با نخ بسته‌اند به داخل خانه‌ها می‌اندازند، صاحب خانه خوردنی در کیسه آنها می‌اندازد.

مراسم نورز ماه.

در آخر نورز ماه (روز بیست و ششم ماه) که حدود نیمه شهریور ماه است نیز بچه‌ها مانند مراسم تیرماه سین زه به در خانه‌ها می‌روند و کیسه خود را به داخل خانه‌ها می‌اندازند و با خواندن این اشعار از صاحب خانه هدیه و شیرینی طلب می‌کنند:

NÂRI NÂRI NÂRIKÂ	ناری ناری ناریکا (۲ بار)
XÂLA TÊ XERZÂ BIMU	خاله ته خرزا بیمو
PÂR BURDE ASÂ BIMU	پار بورده اسایمو
SAY HÂKEN ŠÔ BURDÂ (تلفظ اواخر مصراع بین آ-و)	سعی ها کن شو بوردا
GÛK BAÇUSSE GOBURDÂ	گوک بچو سه گو بوردا
BISS-O ŠÊŠ DÔRUN DÂRNÂ	بیست و شش دورون دارنا
TAB'E BEZER GUN DARNÂ	طبع بزرگون دارنا
KABL Â'IQORVUN DARNÂ	کبلایی قروون * دارنا
NÂRI NÂRI NÂRIKÂ	ناری ناری ناری کا

ترجمه:

ناری ناری ناری کا
خاله خواهرزاده‌ات آمده
پارسال رفته، حالا آمده
زود باش شب گذشت
گوساله، مادرش را مکیده و گاو رفته
بیست و شش دوران دارد

* اسم پسر کربلایی، قربان است.

طبع بزرگان دارد.
کربلایی قربان دارد.
ناری ناری ناری کا.



* در «واژه طبری» نوشته آقای دکتر صادق کیا - درباره گاهشماری و جشن‌های طبری، چنین آمده است:
[از جشن‌های باستانی که در این گاهشماری باز مانده، پس از جشن نوروز از همه نامی‌تر، تیره‌ماه سینزده (سیزده تیرماه) است. و این همان جشن تیرگان یا آبریزگان و آبریزان است که در روز تیر (سیزدهم) در ماه تیر، در سراسر ایران گرفته می‌شد. نام دیگر این جشن در شرح بیست باب ملا مظفر، نوروز طبری یاد شده...]

اما، عبدالرحمن عمادی در سومین کنگره تحقیقات ایرانی زیر عنوان «واژه‌هایی از گاهشماری کهن دیلمی» می‌نویسد:
«ماه چهارم: تیر است. روز سیزدهم آن را که بسیار گرامی است، تیرماه سین زه گویند و در آن مراسمی برپا می‌کنند و سرودهایی می‌خوانند که در ستایش آب و اسب و ایزد مهر است.» ص ۵۹۷
* ۵ روز پس از ۲۵ روز «اول ماه»، خمسه مسترکه = پنجک به نام ۵ ماه (تیرماه - مردالما - شریرما - امیرما - اول ما) و تمام ماه‌ها ۳۰ روز است ۴۵ روز پس از نوروز خورشیدی «گالشی پنجک» و ۵۵ روز پس از نوروز خورشیدی «روباری پنجک» است.

[۵ روز اضافی آخر ماه هشتم سال یا پنجه (پنجک)، نه تنها از لحاظ محل قرار گرفتن آنها با سال ایرانی مطابق است، بلکه تا حدی تشریفات دینی که در این روزها صورت می‌گیرد و شبیه تشریفات دینی قدیم ایرانیان است.]
یک عادت قدیمی ایرانی. بیست مقاله. سید حسن تقی زاده - ص